

آسمان خراش، استقلال نمی‌سازد (وقتی زرقوبرق را با قدرت ملی اشتباه می‌گیریم)

بیش از بیست و پنج سال است که بخشی از رسانه‌ها و محافل فارسی‌زبان بیرون از ایران یک تصویر را آنقدر مقابل چشم ایرانیان گرفته‌اند که تقریباً به یک عقدهٔ جمعی تبدیل شده است: «دبی را ببینید، دوحه را ببینید، ریاض و ابوظبی را ببینید؛ این برج‌ها، این فرودگاه‌ها، این خیابان‌ها، این هتل‌ها را ببینید و بعد به ایران نگاه کنید.» این مقایسه آنقدر تکرار شد که برای بخشی از جامعه، ارتفاع برج‌ها به متر اندازه‌گیری تمدن تبدیل شد و نور نئون پاساژها تقریباً جای شاخص قدرت ملی را گرفت. وضعیت دبی و کشورهای ثروتمند عربی بسیاری از ایرانیان را تا مرز حسرت فرو برد؛ تا جایی که برای بعضی‌ها یک سفر چندروزه به دبی نه سفر، بلکه زیارت «جهانی بود که ما از آن عقب مانده‌ایم».

این حسرت را نمی‌توان مسخره کرد. وقتی انسانی سالها با تورم، بی‌ثباتی، محدودیت، کاهش قدرت خرید و نااطمینانی نسبت به آینده زندگی می‌کند و چند ساعت آن‌طرف‌تر شهری می‌بیند که خیابان‌هایش تمیز، فرودگاهش عظیم، ساختمان‌هایش خیره‌کننده و بازارش پررونق است، طبیعی است که از خودش بپرسد: «چرا آنها توانستند و ما نتوانستیم؟» سؤال کاملاً مشروع است. اما پاسخ اگر فقط به تعداد آسمان‌خراشها محدود شود، ناقص است.

عربستان، امارات، قطر و دیگر کشورهای خلیج فارس طی چند دهه واقعاً زیرساخت ساخته‌اند، سرمایه جذب کرده‌اند، گردشگری و خدمات را توسعه داده‌اند و بخشی از اقتصاد خود را از نفت فاصله داده‌اند. دربارهٔ عربستان، صندوق بین‌المللی پول از پیشرفت قابل‌سنجش در اقتصاد غیرنفتی، گسترش بخش خصوصی و افزایش مشارکت زنان در بازار کار سخن می‌گوید. انکار این تحولات همانقدر غیرجدی است که تبدیل‌کردن آنها به افسانهٔ «بهشت خاورمیانه». اما پس از تمام این سالها، شاید وقت آن رسیده باشد سؤال را عوض کنیم. نه اینکه «چه کسی برج بلندتری ساخته است؟»

بلکه اینکه: چه کسی در لحظهٔ بحران، صاحب تصمیم خودش است؟ اینجا است که ظاهر براق داستان، پیچیده‌تر می‌شود. عربستان یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان عرب است، ذخایر مالی عظیم دارد، طی دهه‌ها صدها میلیارد دلار سلاح خریده و در سال ۲۰۲۶ نیز مسیر خرید احتمالی ۲۴,۳ میلیارد دلار جنگنده و تجهیزات F-35 از آمریکا باز شده است؛ این در حالی است که یک بستهٔ دفاعی بسیار بزرگتر نیز در سال ۲۰۲۵ میان واشنگتن و ریاض اعلام شده بود. عربستان علاوه بر این، در اوت ۲۰۲۶ وارد پیمان دفاعی مشترک با ترکیه و پاکستان شد. اینها به خودی خود نشانهٔ «ضعف» نیستند؛ دولتها اتحاد می‌سازند و سلاح می‌خرند. اما هرچه امنیت یک کشور بیشتر به چتر دیگران متکی باشد، پرسش استقلال راهبردی جدی‌تر می‌شود.

تحولات همین روزها این پرسش را از حالت نظری خارج کرده است. پیشروی حوثی‌ها در یمن و حملات آنها به اهداف سعودی، ضعفهایی در محاسبات اطلاعاتی و امنیتی عربستان را آشکار کرده و حتی اعتماد ریاض به میزان حمایت عملی آمریکا را زیر سؤال برده است.

گزارش رویترز از ۱۶ سپتامبر ۲۰۲۶ این وضعیت را ضربه‌ای جدی به محاسبات امنیتی عربستان توصیف می‌کند؛ همزمان ریاض برای مهار تهدید حوثی‌ها به حمایت و میانجیگری بازیگران خارجی متوسل شده است. اینجاست که تفاوت میان **ثروت** و **قدرت** آشکار می‌شود. ثروت را می‌توان انباشت. هتل را می‌توان ساخت. جنگنده را می‌توان خرید. حتی تصویری حیرت‌انگیز از آینده را می‌توان با شیشه و فولاد در وسط بیابان بالا برد. اما استقلال چیزی نیست که بتوان آن را از کاتالوگ سفارش داد.

استقلال یعنی در لحظه خطر، کشور فقط موجودی حسابهای بانکی و فهرست خریدهای نظامی‌اش نباشد؛ مردم، اقتصاد، صنعت، علم، نیروهای مسلح، مشروعیت سیاسی و ظرفیت تصمیم‌گیری مستقل، همه با هم پشت کشور بایستند. این همان نکته‌ای است که در تمام این سالها زیر هیاهوی «ببینید دبی چه شده» گم شد. دبی می‌تواند فوق‌العاده باشد؛ اما زیبایی یک شهر پاسخ مسئله استقلال نیست. ریاض می‌تواند مدرنتر شود؛ اما مدرنیزاسیون اقتصادی جای توان تصمیم‌گیری مستقل را نمی‌گیرد. دوحه می‌تواند یکی از بهترین فرودگاه‌های جهان را داشته باشد؛ اما فرودگاه مدرن به‌خودی‌خود امنیت ملی تولید نمی‌کند. همانطور که داشتن موشک نیز به‌تنهایی رفاه، آزادی و رضایت مردم تولید نمی‌کند. و دقیقاً همینجا است که بحث ایران نیز باید بدون تعارف آغاز شود.

این نوشته دفاع از سیاست داخلی جمهوری اسلامی نیست. جمهوری اسلامی در بخش مهمی از سیاست داخلی خود با جامعه وارد تقابلی فرسایشی شد و هزینه آن را مردم پرداختند: محدودیت سیاسی و اجتماعی، بی‌اعتمادی، ضعف اقتصادی، مهاجرت و فرسودگی امید. داده‌های بانک جهانی برای سال ۲۰۲۵ رشد اقتصادی منفی ۲٫۸ درصد و تورم بیش از ۴۲ درصد را برای ایران نشان می‌دهد. نمی‌توان از مردم خواست این واقعیت‌ها را با شعار استقلال فراموش کنند.

اما از آن طرف نیز نمی‌توان گفت چون سیاست داخلی بد بوده، استقلال بی‌اهمیت است. همینجا است که من با بخشی از گفتمان رایج ایرانی اختلاف دارم. استقلال برای من تزئین روی دیوار سیاست نیست؛ زیرساخت سیاست است. کشوری که اختیار تصمیم‌نهایی خود را در دست دیگری بگذارد، ممکن است ثروتمند باشد، ممکن است مدرن باشد، حتی ممکن است برای مدتی بسیار راحت زندگی کند؛ اما در بزنگاه تاریخی باید پیرسد آخرین امضا را چه کسی می‌زند. این مسئله برای ایران حساس‌تر است، چون تاریخ معاصر آن بارها با مداخله، فشار و رقابت قدرتهای خارجی گره خورده است. بنابراین تأکید بر استقلال را نمی‌توان صرفاً به تبلیغات حکومتی تقلیل داد. استقلال یک مسئله ملی است، نه ملک جمهوری اسلامی. اما جمهوری اسلامی نیز اگر استقلال را واقعاً ارزش می‌داند، نمی‌تواند آن را فقط در سیاست خارجی معنا کند و در داخل، مردم را از حق مشارکت، نقد و انتخاب محروم سازد. کشوری که در برابر خارجی مستقل است ولی در برابر شهروند خودش بسته، فقط نصف مسئله را حل کرده است. و کشوری که شهروندش آزاد است اما در تصمیمات راهبردی منتظر چراغ سبز بیرون می‌ماند، نیمه دیگر را از دست داده است. مسئله واقعی، جمع‌کردن این دو است. استقلال بدون آزادی می‌تواند به انزوا تبدیل شود؛ آزادی بدون استقلال می‌تواند به قیمومیت. اینجا همان جایی است که مقایسه ایران و کشورهای خلیج فارس جذاب می‌شود. یک سو، کشورهایی هستند که توانسته‌اند ثروت، زیرساخت و کیفیت زندگی قابل‌توجهی بسازند،

اما بخش مهمی از معماری امنیتی خود را در پیوند با قدرتهای خارجی تعریف کرده‌اند. سوی دیگر، ایران قرار دارد که استقلال راهبردی را به یکی از محورهای اصلی سیاست خارجی خود تبدیل کرده، اما در داخل نتوانسته توسعه، آزادی، رفاه و اعتماد اجتماعی را همپای آن بسازد. هیچیک از این دو، به تنهایی مدل کامل نیست. ما سال‌ها شیفته ویتترین شدیم. آنها برج ساختند، ما حسرت خوردیم. آنها فرودگاه ساختند، ما عکس گرفتیم. آنها مراکز خرید ساختند، ما برگشتیم و گفتیم «بین ما کجاییم و آنها کجا.» اما کمتر پرسیدیم پشت ویتترین چه خبر است. قدرت ملی فقط آن چیزی نیست که گردشگر در سه روز می‌بیند. قدرت ملی روزی سنجیده می‌شود که بحران می‌رسد، دشمن فشار می‌آورد، متحد خارجی مردد می‌شود، بازار به هم می‌ریزد و کشور باید روی پای خودش بایستد. آن روز معلوم می‌شود کدام بخش از آن همه زرق‌وبرق، قدرت بوده و کدام بخش صرفاً نمایش قدرت.

با این همه، ایران نیز نباید از گرفتاری دیگران برای خود مدال بسازد. اگر کشوری توان دفاع از خود دارد اما شهروندش آینده‌ای برای زندگی نمی‌بیند، آن کشور هم مسئله دارد. اگر حکومت می‌تواند در برابر واشنگتن «نه» بگوید اما نتواند صدای منتقد داخلی را تحمل کند، استقلالش کامل نیست. اگر موشک دارد اما سرمایه‌انسانی‌اش مهاجرت می‌کند، قدرت ملی‌اش ناقص است. قدرت ملی مجموعه است؛ نه نمایشگاه سلاح است و نه نمایشگاه آسمان‌خراش. کشور قدرتمند کشوری است که بتواند خود تصمیم بگیرد، خود تولید کند، از خود دفاع کند، اقتصادش مردم را زنده نگه دارد و شهروندانش نیز بخواهند در آن بمانند. شاید بعد از بیست‌وپنج سال وقت آن رسیده باشد از آن مقایسه ساده‌لوحانه عبور کنیم. نه دبی به‌خاطر برج‌هایش بهشت است.

نه ایران به‌خاطر استقلال راهبردی‌اش بی‌نیاز از آزادی و توسعه. مسئله نه انتخاب میان «برج» و «موشک» است، نه میان «رفاه» و «استقلال». مسئله ساختن کشوری است که مجبور نباشد یکی را قربانی دیگری کند. و شاید تمام بحث در همین یک سؤال خلاصه شود:

کشوری که برج‌هایش تا آسمان می‌روند اما برای امنیتش چشم به آسمان قدرت دیگری دارد، چقدر مستقل است؛ و کشوری که مستقل می‌ماند اما مردمش در حسرت زندگی بهتر به همان برج‌ها خیره می‌شوند، چقدر موفق بوده است؟

ایران اگر بخواهد از هر دو تجربه چیزی بیاموزد، پاسخ نه در تقلید از دبی است و نه در رضایت‌دادن به وضع موجود. پاسخ در جمع‌کردن چیزهایی است که سال‌ها به‌اشتباه در برابر هم قرار داده‌ایم: استقلال، توسعه، آزادی، امنیت و کرامت انسان. هر کدام که حذف شود، ساختمان کشور شاید هنوز ایستاده باشد، اما یک ستون اصلی آن کم است.